

شروط و مقدمات سلوک از دیدگاه عین القضاة همدانی

دکتر خدابخش اسداللهی *

چکیده

سالکان طریقت، برای رسیدن به مقصود نهایی که همان برطرف شدن تعینات بشری است، باید مراحل مختلف سیر و سلوک را با موفقیت طی نمایند. برای طی این مراحل پرخطر، مقدمات و شروطی لازم است که عین القضاة به آنها اشاره کرده است و مهمترین آنها عبارت است از: شک، درد طلب، سرمایه عشق، وجود پیر و...
وی که با شوقی وافر به ارشاد و هدایت مریدان نیز می پردازد، به سالکان طریقت توصیه می کند: همه وجود خود را به پیر و شیخ خود تسلیم نمایند و بدانند که هیچ عملی بدون اطاعت محض از پیر، ارجی ندارد. همچنین او، مصاحبت با اهل ذوق و خدمت به آنان را در تصفیة باطن، بسیار مؤثر می داند و بر اهمیت و تأثیر ورد، دعا و ذکر مریدان تأکید می ورزد. وی، مرگ اختیاری را که در حکم زایش از خود و دیدن خدا و جهان باقی است، از شروط لازم می شمارد.
قاضی همدان، علاوه بر این شروط، معتقد است که سالک طریقت باید راههای هفتاد و سه ملت را یکی ببندد و خدا را در دنیا و یا در آخرت طلب نکند؛ بلکه ضمن برطرف کردن خودپرستی، او را در اندرون خود، جستجو نماید؛ چه راه طالب اندرونی است؛ نه بیرونی.

واژه‌های کلیدی

عین القضاة، شروط سلوک، مرید، پیر، ذکر، طلب.

مقدمه

مؤلف مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، «سالک» را «مسافر الی الله» می داند که مدام در حال سیر و سلوک میان مبدأ و مقصد و نیز حرکت از تقید به اطلاق و از کثرت به سوی وحدت است و آن، همان سیر کشفی است؛ به عبارت دیگر، سالک کسی است که از راه سلوک، به مقامی نائل گردد که از اصل و حقیقت خود مطلع شود و بداند که او همین صورت ظاهر نیست و اصل و حقیقت وی، مرتبه جامع الهی است که در مراتب نازل، به این لباس صورت، ظاهر گشته

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی asadollahi@uma.ac.ir

است و اولی است در حکم آخر و نیز کسی است که به مقام نهایی سیر و سلوک (فنا فی الله) و مرتبه ولایت نائل شده است (لاهیجی، ۱۳۷۸: ۲۰۴-۲۰۶).

بر مبنای بیان عین القضاة، وقتی چشم معرفت سالک باز می شود، لطایف امور الهی به اندازه استعداد و کمال، بر وی افاضه می شود و سالک به اندازه افاضة الطاف، با عالم ملکوت، الطاف حق و عشق به جمال پروردگار، انس و الفت پیدا می کند و انس او نسبت به این عالم، بتدریج کاهش می یابد و به همان میزان بر انس به عالم غیب افزوده می گردد (عین القضاة، ۱۳۸۵: ۱۰۳).

برای رسیدن به هدف نهایی که همان خارج شدن سالک از پوست بشریت و عالم آدمیت به وسیله شعاع آتش عشق «نار الله الموقده التي تطلع على الافئدة» (همزه / ۶-۷) است (عین القضاة، ۱۳۷۰: ۵۱-۵۲)، بر سالک روشهایی مترتب است که به اعتقاد «عین القضاة»، بر یک وجه نیست؛ بدین معنی که روش هر سالکی بر نوعی دیگر و احوال و ترقی وی، با دیگری مغایر است. برای مثال ممکن است مرید به جایی برسد که احوال درونی او ماورای طریق باشد و او از وجهی دیگر راه را پیموده باشد. بنابر این، برای اهل سلوک، مقامها و روشهایی است که در حد و حصر نمی آید (همان، ۳۵۱). قاضی همدان، از میان مقدمات و شروطی که برای سالکان راه الهی ضروری است، به موارد برجسته ای اشاره نموده که به مهمترین آنها می پردازیم.

۱- شک (مقدمه طلب)

صاحب کتاب فرهنگ علم کلام شک را عبارت از حالت تردید بین دو امر متناقض دانسته که عقل قادر به ترجیح یکی بر دیگری نیست. این حالت ممکن است معلول وجود شرایطی مساوی در هر دو طرف و یا به سبب نبودن دلیل در هر دو طرف باشد. نتیجه چنین حالتی، تردید و دودلی عقل، به واسطه ناتوانی بر تجزیه و تحلیل مسأله است (خاتمی، ۱۳۷۰: ۱۳۹).

از منظر «عین القضاة»، شک در حکم گذرگاهی است که سالک از طریق آن به وادی طلب می رسد. به باور وی، شک از آنجا شروع می شود که «چون مرد را دیده دهند، درنگرد، ببند؛ داند که ندارد». شک، اولین مقام سالکان است و سالک تا وقتی که به این مرحله نرسیده، به مرحله طلب نمی رسد. بنابراین، در حق سالکان طریقت، شک و طلب توأمان است؛ چون بدانند که ندارد، طلب کند. ابتدا، از راهبران، راه را طلب می نماید؛ وقتی می رسد، بار دیگر جلال ازل براو کمین می گشاید. اینجاست که سالک به کفر بینا می گردد و «من عرف نفسه فقد عرف ربه» پیدا می شود (عین القضاة، ۱۳۷۷: ۲/۳۰۹). این بینایی و بصیرت نسبت به کفر، کاری اندک نیست؛ از این رو، «محمد» مصطفی (ص) پیوسته می گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ» (همان: ۳۱۰/۱).

از منظر عین القضاة همه شکها از جهت اهمیت و عظمت یکسان نیست؛ برای مثال، پرسش ابوبکر از رسول خدا (ص) در معنی ایمان کجا و شک و تردید عایشه در خصوص نبوت حضرت مصطفی (ص) کجا؟ توضیح اینکه پرسش ابوبکر درباره ایمان، از روی بینایی و بصیرت بود؛ اما شک عایشه، شکی اولیه و تکرار همان شک و تردیدهای دشمنان در مورد نبوت رسول خدا (ص) بود. به تعبیر عین القضاة شک عایشه، شک قبل از طلب و شک ابوبکر، شک بعد از طول سلوک نام دارد (همان: ۳۱۰-۳۱۱).

وی، با نهایت تأسف، بیان می‌کند که از بین چندین هزار فردی که می‌میرند، یکی از آنها به مرحله شک نائل نمی‌شود و یا از میان چندین هزار نفری که به این مرحله می‌رسند، یکی از آنها به درد طلب دچار نمی‌گردد و یا یکی از چندین هزار نفری که به این درد گرفتار می‌شوند، به راه راست نمی‌رود و یا از بین چندین هزار نفری که به راه راست می‌روند، کسی نیست که ملال راه او را نزرده باشد و یا از میان چندین هزار فردی که راه کمال را طی می‌کنند، شخصی نیست که شایستگی درگاه پروردگار را به دست آورده باشد؛ بنابراین، این نوع شک، کاری اندک و بی‌اهمیت نیست (همان، ۹۳/۲).

۲- درد طلب

وقتی که خداوند، شعله‌ای از آتش عشق خود، بر جان سالکان طریقت می‌زند، درد طلب دامن این عاشقان را می‌گیرد و همین درد، آنان را به جستجوی معشوق حقیقی، وادار و رهنمون می‌سازد. «طلب به معنی جستن و کوشیدن است» (انصاری، ۱۳۸۲: ۴۲) و «در اصطلاح سالکان، آن است که سالک در هر زمان و مکانی به یاد او باشد. اگر دنیا، عقبی و بهشت را به او دهند، نپذیرد و بلا و رنج دنیا را قبول نماید. همه مخلوقات از گناهان خود توبه می‌کنند تا دوزخی نگردند؛ اما وی از حلال توبه می‌کند تا در بهشت نیفتد. عالمیان به دنبال مراد باشند؛ او در پی ولی و رؤیت او باشد و راه توکل پیماید و هر گونه سؤال را از خلق شرک شمارد. تنها از حق تعالی، شرم کند و عطا و منع و قبول مردم در نزد وی، یکی باشد» (التهانوی، ۱۳۴۶: ۱ / ۹۰۰).

طلب، اولین و مهمترین مطلوب مرید صادق است. طالب حقیقت، باید پیوسته در راه طلب باشد تا وقتی طلب، نقاب عزت، از روی جمال خود برگیرد، همه وجود طالب را آن گونه غارت نماید که از وجود وی، آن اندازه نماند که تشخیص دهد که وی طالب است یا نه (عین القضاة، ۱۳۷۰: ۱۹).

«عین القضاة» طالبان را به دو دسته تقسیم می‌کند: قسمی از آنان، مطلوبند که آنها را به خودی خود، به خود می‌رسانند. دسته دوم، طالبانی هستند که آنها را از آنان به خود می‌رسانند (همان، ۳۴۶).

طالبانی که مطلوبند، همه اسرار و علوم را در الف «الم» می‌بینند. وی در این زمینه می‌نویسد: «ابتدای ایشان این اسم باشد که «الله» تا مقلوب شود، چنان که هیچ نماند، مگر «هو»؛ چنان که «ابن عباس» را پرسیدند که «الله» چه معنی دارد؟ گفت: «الله عبارة عن الهویة». طالبی دیگر را مقلوب شود؛ ابتدای «الهادی» بود» (همان، ۳۴۷).

توضیح اینکه: برخی از طالبان مطلوب، با توجه به روش و احوال درونی، در اثر عشق به حق، تعالی، و استغراق در «هو» به علوم و اسرار ازلی و ابدی دست می‌یابند. عده ای دیگر نیز، با سیر در اسم «الهادی» هدایت کشش و عنایت پروردگار را یار و یاور خود می‌بینند.

طبق بیان «عین القضاة»، پس از این مرحله، اسم «البدیع» پدیدار می‌شود و آنها را با نشان دادن علائم «نعم المولی و نعم النصیر» به جایگاهی می‌رسانند که «الباقی» نعت ایشان گردد. بعد از آن، با دادن خلعت به آنان، معنی «الوارث» را به آنها می‌فهمانند. پس از آن، نعت «الرشید» ظهور می‌کند. سپس با اسم «الضار» به آنان زیان و با اسم «النافع» مرهم و سود می‌بخشند. اینجاست که سالکان معنی «المقسط» را درمی‌یابند. بعد از آن، «الممیت» بر آنان آشکار شده و «الحی» آنها را زنده می‌گرداند. پس از آن، «الظاهر و الباطن» ظاهر و باطن آنان را به کمال می‌رساند. بعد از آن، «السمیع و

البصیر» آنان را به شنیدن و دیدن حقیقت، قادر می‌سازد. «الجبار المتکبر» ایشان را نیست می‌گرداند و «المؤمن المٌهیم» هست می‌کند. پس از آن، «القدّوس السلام» پیر و مرشدِ مطلوبان واقع می‌شود و «الصمد» آنها را یکتا ساخته و می‌پذیرد و در نهایت، «هو» ایشان را بر تخت‌الهی می‌نشاند و دایره «هو» آنان را تحت پناه عزّت خود می‌گیرد (همان، ۳۴۷-۳۴۸ و ۳۵۱ و همان، ۱۳۸۵: ۹۰-۹۱).

به اشارت «ابوحامد محمد غزالی» نیز، نخستین معراج سالک، سفر به مقام قرب ربوبی است (غزالی، ۱۳۶۴: ۵۰). دسته دوم از طالبان، کسانی هستند که آنها را از آنها به خود می‌رسانند. این گروه، چندان تقرّب می‌جویند و جدّ و جهد می‌نمایند که خود را به مقام قرب سلطان برسانند. از منظر «عین القضاة» یکی از هزار طالب، به این مقصود نائل نمی‌گردد و اگر نائل گردد، خلعت و عطا می‌کند؛ چه، آن با عنایت و دوستی که خاص مطلوبان است، برابر نیست (عین القضاة، ۱۳۷۰: ۱۹-۲۰ و ۳۴۶-۳۴۷).

عین القضاة در بحث طالبان و مطلوبان و قیاس آن دو با همدیگر، در نهایت، طایفه مطلوبان را در مقام و مرتبه‌ای بلند قرار می‌دهد. چه از نظر وی، پیامبر اکرم (ص)، از مطلوبان حضرت حق، تعالی است. وی در این باب می‌گوید: مصطفی (ص) سر گروه مطلوبان است و اُمّت وی، تابع اویند و به موجب «یحیهم و یحبّونه» (مائده/ ۵۴)، «محمد» (ص) اصل وجود ایشان و دیگران در حکم تابع به شمار می‌روند. گفتنی است: هر جا نام و یاد مصطفی (ص) بر زبان و ضمیر عین القضاة سایه می‌افکند، عنان اختیار از کف او می‌ریاید (عین القضاة، ۱۳۷۰: ۱۹-۲۰).

وی در ادامه همین مبحث می‌افزاید: در مورد «موسی» (ع) گفتند: «جاء» (اعراف/ ۱۴۳)، اما در حق «محمد» (ص) گفتند: «اسری» (اسراء/ ۱)، و آمده همچون آورده نیست. انبیا به نامها و صفتهای خداوند سوگند یاد کردند، اما خدا به جان و سر و موی و روی او سوگند خورد: «لعمرك» و «والضحی واللیل اذا سجی» (ضحی/ ۱). به «موسی» (ع) خطاب شد: «انظر الی الجبل» (اعراف/ ۱۴۳)، به مصطفی (ص) گفتند: ما به تو می‌نگریم. تو نیز با همگی وجود نگران ما باش. اگر طالب دارای یک روش در سیر و سلوک باشد، دو کشش از آن مطلوب است. وی مطلوبان را رسیدگان به مقام لقا و مسکنت معرفی می‌کند و آنان را دارای عافیتی می‌خواند که خداوند به آنها نصیب فرموده است. «ان لله عبداً یحییهم فی عافیة و یمیتهم فی عافیة و یحشرهم یوم القیامة فی العافیة و یدخلهم الجنة فی عافیة» (عین القضاة، ۱۳۷۰: ۱۹-۲۱).

عین القضاة خود را نیز بصراحت، از مطلوبان درگاه معشوق ازل می‌داند؛ یعنی از جمله کسانی که به همه اسرار و علوم در طی «الم» آگاه شده‌اند و در نتیجه، مطلوب و مجذوب پروردگار واقع گشته‌اند (همان، ۳۴۷).

۳- لزوم وجود پیر

از منظر «عین القضاة»، مراد به معنی مقتدا و در اصطلاح، آن است که نیروی ولایت مراد در تصوف به مرتبه تکمیل ناقصان برسد و اختلاف انواع استعدادها و راههای ارشاد و تربیت را به نظر عیان ببیند. این گونه فرد، یا سالک مجذوب است و یا مجذوب سالک (همان، ۹۸ و همان، ۱۳۷۷: ۳/ ۳۸۳).

از آنجا که حالات معنوی برخلاف اعمال ظاهری، دارای حدود و ضوابط مشخصی نیست و هر کسی در هر نفسی حالت جداگانه‌ای دارد و صدور یک حکم کلی ممکن نیست؛ لذا هدایت باطنی از حوزه شرعی خارج می‌شود و چون

چنین ارشادی نیز مورد نیاز بوده، پس ولایت و هدایت مرید از سوی مراد، در سیر باطنی همچون احکام و قوانین شرعی در زندگی ظاهری ضرورت پیدا می کند (یثربی، ۱۳۸۴: ۴۱۵).

واژه های «پیر»، «شیخ» و «مراد» در حوزه فکری قاضی همدان، جایگاه وسیعی را به خود اختصاص داده است. اهمیت خدمت پیر را تا آنجا می داند که قاعده «مَنْ لَا شَيْخَ لَهُ فَلَا دِينَ لَهُ» (بی پیر، بی دین است)، را می پذیرد و بر وجوب همراهی او با مرید تأکید می نماید (عین القضاة، ۱۳۸۵: ۳۰)؛ حتی در جایگاهی پرستش پیر را نوعی خداپرستی قلمداد می کند (همان، ۱۳۷۷: ۱/ ۴۷۵ و همان، ۸۷/ ۲). طبق این اعتقاد، می توان گفت: وی کاملاً در موازات اهل تعلیم قرار دارد؛ زیرا تنها راه شناخت خدای تعالی را نبی و یا امام معصوم می داند:

آن را که دلیل ره رخی چون مه نیست او در خطر است و خلق از او آگه نیست

(همان، ۱/ ۴۷۵)

عین القضاة معتقد است: سعادت کامل طالب، در این است که با تمام روح و قلب خود، در خدمت کسی از واصلان باشد که در خدا و مشاهده او فانی شده است تا آنجا که عمر خود را در راه احترام به آن واصل، فانی سازد تا خداوند به وی، زندگی پاک و خوشی عطا نماید (عین القضاة، ۱۳۸۵: ۱۳۵) و تا پیر خرابات فرمان ندهد، کسی جرأت نداشته باشد که عروس خرابات خانه «قُلِّ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسراء / ۸۵)، را ببیند (همان، ۱۳۷۰: ۳۴۱).

از خصوصیات بارز پیر آن است که پخته باشد و هدایت الهی را به عنوان تنها دلیل راه بپذیرد. به نظر قاضی، از نشانه های پیران راستین و مجرب، آن است که همه افعال و اقوال مرید را از آغاز تا نهایت بدانند. چه، هر کس بالغ نباشد و به کمال نرسد، او خود، هنوز مرید و طالب است و شایسته شیخی نیست (همان، ۳۰).

۴- پیر عشق

عین القضاة در امتداد به کارگیری تعلیمات شیخ «احمد غزالی» و سیر و سلوک عرفانی، ساختاری به نام «پیر عشق» را به دستگاه واژگان خانقاهی وارد کرد. وی بر این باور بود که اولین سرمایه طالب، عشق است. تفسیر این معنی از زبان خود قاضی، جالب توجه است: «شیخ ما گفت: لا شیخ ابلغ من العشق؛ هیچ پیر کاملتر، سالک را از عشق نیست. وقتی شیخ را پرسیدم که ما الدلیل علی الله؟ فقال: دلیله هو الله. این کلمه بیانی بلیغ با خود دارد؛ یعنی آفتاب را به چراغ نتوان شناخت. آفتاب را هم به آفتاب شاید شناخت. «عرفت ربی برئی» این باشد. اما من می گویم که دلیل معرفت خدای تعالی، مبتدی را عشق باشد. هر که را پیر عشق نباشد، او رونده راه نباشد» (همان، ۲۸۳-۲۸۴). پس حیات را از عشق بشناس و ممت را از بی عشقی.

همچنین از منظر وی، قدم نهادن در راه عشق، نصیب هر کسی نمی گردد، بلکه این توفیق از آن کسی می شود که با خود نباشد و خود را ترک نماید و خود را ایثار عشق سازد؛ چه، عشق آتش است و به هر چیزی رسد، می سوزاند و هم رنگ خود می گرداند (همان، ۹۷)؛ در همین معنی «ابن عربی» ندا می دهد: «اشتران کاروان هر راهی که اختیار کنند، من دین عشق دارم. هر جا که مرا برد، که آن دین و ایمان من است» (نیکلسون، ۱۳۷۲: ۱۹۹).

۵- مریدی و آداب آن

از دیدگاه عین القضاة پیر واقعی و شایسته، کسی است که بر همه افعال و اقوال مرید اشراف داشته باشد؛ در غیر این

صورت، چنین پیری کامل و بالغ و شایسته نیست (عین القضاة، ۱۳۷۰: ۳۰).

وی، مریدی را نیز در حکم دیدن آینه پیر می داند؛ از آن رو که پیر آینه مرید است و مرید، خدا را در او می بیند. همان گونه که مرید به مثابه آینه پیر است که در جان وی، خود را می بیند. همچنین به نظر «عین القضاة» پیران تمنای ارادت مریدان را دارند و طالبی که بر راه پیر رود، مرید پیر است و هرکس در راه ارادت خود و نیز مراد خود برود، مرید مراد خود خواهد بود. بنابر این، مقصود از مریدی، همان پیرپرستی است و مراد از راه ارادت مرید، زَنار بستن در راه خدا و رسول اوست (همان، ۳۰-۳۱).

اما مرید باید آدابی را در برابر مراد، رعایت کند: یکی از این آداب آن است که او را به ظاهر و عبارت طلب نکند و او را به چشم سر نبیند، بلکه به چشم دل، حقیقت و اصل علم و معرفت او را ببیند؛ همچنان که «ابوجهل»، «ابولهب»، «عتبه» و «شیهه»، «محمد» (ص) را به ظاهر می‌نگریستند و آن گونه که صحابه او را به دیده دل می دیدند، نمی دیدند. «قرآن» نیز همین عدم درک صحیح ایشان از حقیقت مصطفی (ص) را چنین بیان نموده است: «و تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ»^۱ (همان، ۳۱).

یکی دیگر از آداب مریدی، این است که مرید جز به پیر راز خود را نگوید؛ البته بی کم و کاست. واقعه «یوسف» (ع): «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» (یوسف/ ۴)، اشاره است به واقعه گفتن مریدان به پیران؛ همچنین به موجب «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» (یوسف/ ۳)، پیر، برای نشان دادن راه خداست.

ادب دیگر مرید، آن است که اگر در مرحله ابتدا باشد، در حضور پیر، مودب و در غیبت، باید به مراقبت اشتغال ورزد و در هر حال، پیر را حاضر داند؛ ولی اگر منتهی باشد، حضور و غیبت را یکسان شمارد. همان گونه که «عبدالله بن زید» از ظاهر و صورت مصطفی (ص) بهره مند بود و چون ایشان فرمان حق را لبیک گفتند، در اثر غیبت ظاهر وی، از خدا خواست او را نابینا گرداند؛ در نتیجه، مرگ چشم برای او حاصل گشت (عین القضاة، ۱۳۷۰: ۳۳-۳۴).

مرید باید بداند که هر کاری که مراد فرماید، در حکم خلعتی الهی است که به او داده باشند و مرید در همه جا تحت حمایت آن خلعت قرار می گیرد؛ چه، فرمان پیر فرمان خداست: «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۲ (همان، ۳۵).

۵-۱. عادت ستیزی

عادت ستیزی در گرو اطاعت از کسی است که خود از قبل، این راه را طی کرده و با عادت پرستی مبارزه نموده باشد؛ به عبارت دیگر، سالک باید گوش به فرمان مرد خدا؛ یعنی شیخ یا پیر صاحب دل باشد. «عین القضاة» برای شکستن بت های عادات توسط مرید اهمیت خاصی قائل است و این توجه را مدیون شیخ خود، «برکه همدانی» است. به عقیده او، چون سالک در پرتو خدمت به پیر، از عادت پرستی رهایی یافت، شایسته معرفت می گردد (همان، ۱۳۷۷: ۳۸۹-۳۹۶) و مسافر الی الله زمانی از اعمال نفاق آمیز به اخلاق راه می یابد که تحت امر پیری قرار گیرد که بی علم بتواند شیاطین را از نهاد مرید برانگیزد. اما اگر اعمال مرید از روی عادت باشد و نه از روی اطاعت از صاحب دل، هیچ حاصلی نمی برد؛ جز اینکه بر نفاق، ریا، شرک، عُجب و دیگر صفتهای مذموم مرید افزون می گردد (همان، ۴۹/۱). وی همچنین در جایگاهی دیگر، بر این باور است که عمل مرید باید قرین فرمانبرداری از پیر باشد. اگرچه به ریا و نفاق آمیخته باشد، عاقبت، به اخلاص منجر می گردد؛ اما اگر افعال وی، عادتی باشد، ثمره ای دربر ندارد و تنها حاصل آن

پندار است (همان، ۱/ ۵۴). در همین معنی، یک رکعت نماز را به فرمان صاحب دل، از هزار رکعت نماز عادت‌ی بهتر می‌داند (همان، ۱/ ۴۴).

در حکمت دین قاضی، عادت پرستی در برابر دینداری و مسلمانی است و عموم خلق اگرچه نام مسلمانی دارند، درحقیقت، گرفتار عادت و عادت پرستی‌اند، نه خداپرستی. به باور وی، حقیقت دین چیزی جز ترک عادت نیست و رسالت انبیا چیزی جز عادت ستیزی نبوده است (همان، ۲/ ۳۲۳). او علت نسخ ادیان را نیز همان مهر باطل زدن بر عادت‌ها و عادت پرستی می‌داند (همان، ۱/ ۵۶). نهایت اینکه او هیچ مذهبی را به ابتدای حالت، بهتر از ترک عادت نمی‌شمارد (همان، ۱۳۷۰: ۲۱).

از دیدگاه «عین القضاة» عادت پرستی که نوعی بت پرستی است، در حکم پرده ای است که جمال اسلام را می‌پوشاند و سالک را از رؤیت آن محروم می‌دارد. به موجب «أفرأیت من اتَّخَذَ الهه هواه» (الجاثیه/ ۲۳)، یکی از این بتها، بت «نفس اماره» است. وی بر این اعتقاد است که جمال اسلام آن گاه رؤیت می‌شود که سالک رخت از معبود هوایی به معبود خدایی بکشد (عین القضاة، ۱۳۷۰: ۶۷). همچنین جمال حضرت قرآن، زمانی برای سالک پرده برمی‌اندازد که وی عادت‌ها را ترک کند. در این هنگام است که وی اهلیت قرآن را به دست می‌آورد. اهل قرآن «اهل الله و خاصته» هستند (همان، ۱۷۶).

۵-۲. عین القضاة در مقام مرادی و روش ارشاد مریدان

عین القضاة، اشتیاق بالایی در ارشاد سالکان راه خدا داشت و از هر فرصتی برای این امر مهم استفاده می‌نمود. وی در «زبدة الحقایق» به ذکر حالاتی می‌پردازد که پس از درک آنها به نوشتن فصولی چند از آن کتاب در جهت راهنمایی روندگان طریقت اقدام کرده است. وی معتقد است: از بارگاه سلطان فرمان قطعی برای رسیدن به حضور دریافت گردید. پرنده روح به سوی وطن اصلی پرواز کرد و قفس تن را رها نمود و میان او و سلطان روانه گردید، در حالی که بر دست او چیزی بود که ذکر آن ممکن نبود. چون اذن بازگشت رسید، اجازه خواستم تا حال خود را برای سالکان در پستی زمان و مکان حکایت کنم؛ اجازه حاصل شد (همان، ۱۳۸۵: ۱۴۶).

قاضی، سعی وافری داشت تا همه مشکلات و مسائل مریدان خود را به بهترین وجهی حل کند؛ از این رو، پیوسته آنان را به مطالعه در نوشته‌های خود فرا می‌خواند و به پرسیدن مسائل تشویق می‌کند (فرمنش، ۱۳۳۸: ۱۴۶). وی تنها کسی را از ارشاد و هدایت خود برخوردار می‌کند که نه به زبان و قلم، بلکه همگی دل و جان خود را به او تسلیم نماید (عین القضاة، ۱۳۷۰: مقدمه / ۹۲).

همچنین او مکرر، یادآور می‌شود که اولین کار وی ارشاد است؛ نه اصلاح امور اخلاقی. بنابر این هدایت قاضی شامل کسانی می‌گردد که می‌خواهند مرید باشند، نه فقط فردی متدین و پارسا. وی پیوسته تذکر می‌دهد که اگر مریدان، اعمال اخلاقی یا دینی را هدف خود قرار دهند و برای کسب صفات پسندیده بکوشند، از آن رو که به میل خود کار انجام داده‌اند، نه از روی اطاعت از پیر، مرید واقعی نخواهند بود (همان، ۸۶).

اولین توصیه عین القضاة به مریدان، اطاعت آنان از پیر طریقت است. به اعتقاد وی، هر عملی که بدون فرمانبرداری از پیر باشد، ارجحی ندارد. همچنین وی اطاعت محض پیر را به «خدمت کفش» تعبیر می‌کند. در این زمینه، بر این اعتقاد است که بیشتر مردم جهان چستی قرآن را نمی‌دانند. قرآن خواندن، نماز، روزه، حج، جهاد و صدقه واقعی سالک آن

است که به خدمت کفش مرد کامل مشغول شود؛ بلکه خاک پایش را صبح و شام به عنوان توتیا در دیده کشد تا باشد که پس از به سر بردن خدمت پنجاه ساله، روزی بر او نظری بیفکند و او به همه دولتها برسد (همان، ۸۶-۸۷ و همان، ۱۳۷۷: ۲/ ۳۸۹ و پورجوادی، ۱۳۵۸: ۱۱۴).

۶- همنشینی با اهل دل

از نگاه «عزالدین نسفی» همه ریاضت‌ها و مجاهده‌های سالک برای آن است که وی اهلیت همنشینی با فرد دانا را به دست آورد. طبق نظر وی، وقتی که سالک به این شایستگی رسید، کار وی، به اتمام می‌رسد؛ البته شرط نائل شدن به این مقام، آن است که وی از اخلاق بد پاک شود و به اخلاق نیک آراسته گردد (نسفی، بی تا: ۱۲۹).

مؤلف مصباح الهدایه، در موضوع «صحبت»، سخن از دو گروه را به میان می‌آورد که گروهی بدان معتقدند و گروهی دیگر از آن کناره می‌گیرند. وی در بیان دلایل آنها می‌گوید: دسته اول، علاوه بر راهنمایی احادیث نبوی و ترغیب آنها به سوی مصاحبت، از روی عقل و بصیرت نگرستانند و دریافته‌اند که حکمت بالغه خداوندی، از روی مشیت ازلی، در نفوس و قلوب فرزندان آدم، اسرار لطیف، اخلاق، احوال و معارف را به ودیعه گذاشته است و صحبت را راه رسیدن به همان امانات، قرار داده تا از طریق همنشینی و مصاحبت، آن امانت‌ها به صاحبان و اهل خود برسد. در خبرها آمده است که دو مؤمن به هم نمی‌رسند؛ الا اینکه یکی از آنها از دیگری بهره‌مند گردد؛ گروه دوم دیدند که طلب مصاحبت اکثر مردم، یا از روی هوا و رابطه جنسیت نفس و یا از روی رابطه جنسیت ارواح صورت می‌گیرد؛ به طوری که از دخالت هوا و هوس مبرا نیست و نتیجه همنشینی با ارباب نفس جز افزودن ظلمت بر ظلمت نیست؛ این طایفه همان گونه که از همنشینی با اشرار دوری می‌نمودند، از مصاحبت اختیار نیز خودداری کردند (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۶: ۲۳۴-۲۳۶).

عزالدین محمود کاشانی عقیده هیچ یک از دو گروه را به طور مطلق، مقرون به صواب نمی‌داند و معتقد به شرط مصاحبت و اعتبار حال اوست. اگر همنشینی او، دارای خیر و صلاح باشد، صحبت وی، بهتر از تنهایی اوست؛ ولی اگر ثمره‌ای جز فساد نداشته باشد، تنهایی او از مصاحبت وی، بهتر است (همان، ۲۳۶).

عین القضاة که از نظر سابقه تاریخی، پیش از «عزالدین کاشانی» (م. ۷۳۵ ه. ق.)، زندگی می‌کند، همچون وی، بر این اعتقاد است که بهترین یار برای طالب در تصفیه باطن، همنشینی با اهل ذوق و خدمت از صمیم قلب به آنهاست. مراد از اهل ذوق، کسانی هستند که باطن خود را از هر گونه رذیلت‌های اخلاقی پاک کرده‌اند؛ تا الطاف الهی به آنان برسد؛ الطافی که از آن نتوان تعبیر کرد. همچنین کسانی هستند که همنشینان آنها به آنان شقاوت نمی‌ورزند و کمتر جایی است که از وجود ایشان خالی است (عین القضاة، ۱۳۸۵: ۱۳۵؛ همان، ۱۳۷۹: ۷۱). می‌توان گفت: مراد قاضی از مصاحبان حقیقی، همان پیران و مشایخ حقیقی هستند که در حق صحبت آنها داد سخن داده‌اند.

مرید، هر اندازه در صحبت شیخ، ادب نگه دارد، در حال شیخ، بیشتر راه پیدا می‌کند و به وی نزدیکتر می‌گردد. اگر صبر نکند و پیش از وقت چیزهایی پرسد، بیم آن است که شیخ به ظاهر و یا به باطن، «قال هذا فراق بینی و بینک» (الکھف/ ۷۸) به روزگار او بخواند و در نتیجه، وی از فوائد شیخ محروم بماند (عزالدین کاشانی: ۲۲۰-۲۲۱).

۷- ذکر، فتوح روح

«ذکر» که در اصطلاح سالکان، عبارت است از خروج از میدان غفلت و ورود به عالم مشاهده؛ به واسطه غلبه خوف و یا کثرت محبت و از همین رو گفته اند: «الذکرُ بساطُ العارفين و نصابُ المُحبين و شرابُ العاشقين» (تهانوی، ۱۳۴۶: ۵۱۲/۱) میان دو ذکر الهی قرار دارد؛ همان گونه که «علی» (ع) می فرماید: الذکرُ بینَ الذکرین؛ یعنی، حق تعالی، ابتدا بنده را به توفیق یاد می کند تا به ذکر بپردازد. در این حال، پروردگار وی را به مغفرت، یاد می نماید (غزالی، ۱۳۵۲: ۳/ ۶۴۱-۶۴۲) و بنده به واسطه ذکر می تواند به حق، تعالی، نائل گردد:

جور با حکم او همه داد است عمر بی یاد او همه باد است

(سنایی، ۱۳۸۲: ۲۳)

عین القضاة همدانی نیز همچون دیگر سالکان طریقت، بر اهمیت و تأثیر ورد و دعا و ذکر واقف بوده و پیوسته مریدان خود را به رعایت آنها توصیه نموده است. خود وی، بکرات، از سوی استادش، «احمد غزالی»، به رعایت این اوراد فرا خوانده شده است. احمد غزالی در نامه ای به عین القضاة می نویسد: «اوراد او را در شب باید که مشتمل بود بر عبادت، چون: نماز و ذکر و صلوات بر انبیا علیهم السلام، و بر خلوت که یک ساعت فی آخر الاوراد قصد کند تا دل را از خیر و شر خالی کند» (پورجوادی، ۱۳۵۸: ۷۴).

ذکر «لا اله الا الله» از جمله ذکرهایی است که قاضی، مریدان خود را به پیوستگی و ملازمت آن تشویق می کند و معتقد است که پس از طی مقاماتی ضمن اعراض از همه چیز، باید تنها به ذکر «هو» بپردازد (عین القضاة، ۱۳۷۰: ۳۶). پس از آن توحید است و باید به خواندن «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» که آن هم به توحید و یگانگی اشارت دارد، بپردازد (همان، ۳۷).

از دیگر وردهایی که وی به اقرار خود، فتوح روحی فراوانی از آنها دیده و مریدان خود را نیز به ذکر آن دعوت کرده است، دعایی است که به گفته او، بر صدر «لوح محفوظ» نوشته شده و قاری آن دعا، کسی جز «محمد» (ص) نیست: «بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. والصلوة والسلام على محمد و آله اجمعين. اللهم اني ادعوك باسمك المكنون المحزون...» (همان، ۳۷-۳۸).

۸- مرگ ارادی

به عقیده عین القضاة، این عالم، همه مرگ در مرگ و آن عالم، زندگی در زندگی است. وی که خود مرگ اختیاری را تجربه کرده، بر این باور است که آدمی تا از مرحله مرگ عبور نکند، به حیات واقعی نمی رسد: «و ان الدار الآخرة لهی الحيوان...» (العنکبوت / ۶۴) و «لا يدخل ملکوت السموات من لم یولد مرتین»؛ یعنی: سالک باید دوبار زاده گردد. یک بار از مادر، تا خود را و این جهان فانی را ببیند و بار دیگر از خود توکد یابد تا جهان باقی و خدا را مشاهده نماید. مرگ دیگر، ورای مرگ قالب (مرگ طبیعی) است و مراد از حیات دیگر نیز به جز حیات قالب است. حضرت مصطفی (ص) این دو معنی را در دعایی به طور کامل، بازگو کرده است: «اللهم بک أحيی و بک أموت»؛ یعنی خدایا به تو زنده ام و از تو می میرم. بنابر این، اولین مقام مرد آن است که به مرگ معنوی دست یابد. چون این مرگ حاصل شد، «فقد قامت قیامته» برای او جلوه می کند (عین القضاة، ۱۳۷۰: ۳۱۹).

۹- مقدمات دیگر سلوک

عین القضاة علاوه بر شروطی که ذکر گردید، چند شرط دیگر را نیز برای رعایت سالک طریقت لازم می‌شمارد:

۹-۱. سالک باید هفتاد و سه ملت را یکی داند و یکی ببیند. اگر فرقی بین آنها قائل شود، طالب واقعی نیست. بلکه فارق است. به اعتقاد قاضی همه مذاهب در اصل و حقیقت خود، مشترکند و از منبع واحدی متجلی می‌گردند. از این رو، هر کس آنچه را نصاری در عیسی (ع) می‌بینند، ببینند، مسیحی می‌شود؛ یا اگر کسی آنچه را جهودان در موسی (ع) می‌بینند، ببینند، جهود می‌گردد. پس همه مذاهب در حکم منازل راه خدا هستند^۳ (همان، ۲۵۸ و همان، ۱۳۷۷: ۲/ ۲۵۱-۲۵۲).

۹-۲. طالب نباید خدا را در بهشت و یا در آخرت بجوید و یا در هر چه داند و ببیند، بطلبد. چه، راه طالب در درون او قرار دارد و باید در درون خود، او را بجوید: «و فی انفسکم افلاتبصرون» (الذاریات/ ۲۱) و راهی بهتر از راه دل وجود ندارد. «القلب بیت الله»:

ای آنکه همیشه در جهان می‌پویی این سعی تو را چه سود دارد گویی
چیزی که تو جویان نشان اویی با توست همی تو جای دیگر جویی
(عین القضاة، ۱۳۷۰: ۲۳)

از مصطفی (ص) پرسیدند: خدا کجاست؟ پاسخ داد: در دل بندگان خود؛ معنی «قلب المؤمن بیت الله» همین است (همان، ۹۲-۹۳).

۹-۳. طالب باید ترک خودی کند؛ چه، رهایی از خودپرستی، رمز خداپرستی، کلید آزادی و همانا بندگی حق، تعالی است. «عین القضاة» در این زمینه معتقد است: تا بر هر دو عالم پشت نکرده باشی، به آدم و آدمیت نمی‌رسی و تا از خود نگریزی، به خود نمی‌آیی و اگر خود را در راه خدا نبازی و فدا نکنی، مقبول پیشگاه الهی نمی‌شوی و تا بر همه پای نزنی، همه نمی‌گردی و به همه راه نمی‌یابی و تا فقیر نشوی، غنی نمی‌گردی و تا فانی نشوی، باقی نمی‌گردی:

تا هر چه علایق است بر هم نزنی در دایره محققان دم نزنمی
تا آتش در عالم و آدم نزنمی یک روز میان کم زنان کم نزنمی
(همان، ۲۱-۳۳)

سالک پس از رفع خودپرستی، باید از دیگر تعلقات، قطع علاقه نماید؛ چه، هرگونه تعلقی در حکم سد راه وی خواهد بود. عین القضاة در این زمینه می‌نویسد: «آری اگر خواستی از طریق ذوق به حقیقت دست یابی؛ باید دنیای ناپاک را با همه آلودگیهای دنیپرستان که تمامی همت خویش را متوجه آن ساخته اند، رها کنی» (عین القضاة، ۱۳۷۹: ۸۷).

وقتی طالب، از بند خود و دیگر تعلقات رهایی پیدا کند و حتی ترک سر گفته، جان بر کف نهد، امکان می‌یابد که در راه خطیر عشق، گام بگذارد. «عین القضاة» در این خصوص می‌گوید: «... کار را باش؛ اگر سر کار داری و اگر نه، به خود مشغول باش؛ مگر که از ذوالنون مصری شنیده‌ای که چه گفت: «إِنْ قَدَرْتَ عَلَىٰ بَذْلِ الرُّوحِ فَتَعَالَ وَ إِلَّا فَلَا تَشْتَغَلْ بِتُرَاهَاتِ الصُّوفِيَةِ»؛ اگر برگ آن داری که اول قدم، جان در بازی، بر ساز باش و اگر نتوانی، ترهات صوفیان و مجاز و تکلفات صوفیانه تو را چه سود؟» (همان، ۱۳۷۰: ۱۴-۱۵). «ابوعلی سرخسی» در معنی قول «ذوالنون» گفته است:

در آئی جانبا با من به کار اگر یاری و گرنه رو به سلامت که بر سر کاری
نه همی تو مرا راه خویش گیر و برو تو را سلامت بادا مرا نگوساری

مرا به خانة خمار بر بدو بسپار دگر مرا به غم روزگار نسیاری
نیبذ چند مراده برای مستی را که سیر گشتم ازین زیرکی و هشیاری
(همان، ۱۵)

نتیجه گیری

از دیدگاه عین القضاة، سالک پیش از شروع مراحل سیر و سلوک که منتهی به مقام والای «فناى فى الله» می شود، باید مقدمات و تمهیدات لازم را فراهم سازد. فراهم شدن مجموع عواملی، چون: درد طلب، وجود پیر، اطاعت محض از او، پرداختن به ذکر، مرگ ارادی، ترک خودخواهی و... زمینه را برای ورود طالب صادق به وادی های پرخطر سلوک آماده می سازد؛ در غیر این صورت، سالک هنوز استعداد و آمادگی لازم را برای طی مقدمات دشوار سیر و سلوک ندارد. بنابراین، رعایت شروط و مقدمات سلوک همان اندازه ضرورت دارد که طی مراحل سیر و سلوک.

پی نوشتها

- ۱- سورة مباركة الاعراف، آیه شریفه ۱۹۸.
- ۲- سورة النساء، آیه ۸۰.
- ۳- عین القضاة اسلام را تنها مذهب رساننده به خدا می داند: «اگر مذهبی مرد را به خدا می رساند، آن مذهب اسلام است و اگر هیچ آگاهی ندهد، طالب را به نزد خدای تعالی، آن مذهب از کفر بتر باشد. اسلام نزد روندگان آن است که مرد را به خدا رساند...» (عین القضاة، ۱۳۷۰: ۲۲-۲۳).

منابع

۱- قرآن کریم

- ۲- انصاری، عبدالله بن محمد. (۱۳۸۲). **صد میدان**، به اهتمام قاسم انصاری، تهران: انتشارات طهوری.
- ۳- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۵۸). **سلطان طریقت** (سوانح زندگی و شرح آثار خواجه احمد غزالی)، تهران: انتشارات آگاه.
- ۴- تهانوی، محمد علی بن علی. (۱۳۴۶). **کشف اصطلاحات الفنون**، با تصحیح محمد وجیه، عبدالحق و غلام قادر، تهران: انتشارات کتاب فروشی خیام.
- ۵- خاتمی، احمد. (۱۳۷۰). **فرهنگ علم کلام**، تهران: انتشارات صبا.
- ۶- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۸۲). **حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه**، تصحیح و مقدمه از مریم حسینی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
- ۷- عزالدین کاشانی، محمود بن علی. (۱۳۸۶). **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه**، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران: مؤسسه نشر هما، چاپ هفتم.
- ۸- عین القضاة. (۱۳۷۰). **تمهیدات**، به تصحیح عقیف عسیران، تهران: کتابخانه منوچهری، چاپ سوم.
- ۹- _____ (۱۳۷۷). **نامه های عین القضاة**، مقدمه و تصحیح و تعلیق علی نقی منزوی، تهران: انتشارات اساطیر.

۱۰. _____ (۱۳۷۹). زبدة الحقایق، ترجمه فارسی مهدی تدین، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۱. _____ (۱۳۸۵). دفاعیات و گزیده حقایق، ترجمه قاسم انصاری، تهران: طهوری، چاپ اول.
- ۱۲- غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۵۲). احیاء علوم الدین، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. _____ (۱۳۶۴). مشکاة الانوار، ترجمه صادق آینه وند، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۴- فرمنش، رحیم (۱۳۳۸). شرح احوال و آثار عین القضاة، تهران: آفتاب.
- ۱۵- لاهیجی، شمس الدین محمد (۱۳۷۸). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: انتشارات زوار، چاپ سوم.
- ۱۶- نسفی، عزیزالدین (بی تا). مجموعه رسائل مشهور به کتاب الانسان الكامل، به تصحیح و مقدمه فرانسوی ماریژان موله، تهران: کتابخانه طهوری.
- ۱۷- نیکلسون، رینولد. الین (۱۳۷۲). عرفان عارفان مسلمان، ترجمه اسدالله آزاد، ویرایش و تعلیقات سید علی نقوی زاده، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۱۸- یتربی، سید یحیی (۱۳۸۴). عرفان نظری، قم: بوستان کتاب، چاپ پنجم.

